

هو العليم

رسیدن به کمال مقتضای فطرت اولی انسان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۲۷

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

قبلاً از تأخیری که پیش آمد و در اختیار ما هم نبود عذرخواهی می‌کنیم، دو جهت پیش آمد که هر دو باعث شد که ما تخلف از وعده کنیم، ان شاء الله که به لطف و کرم دوستان مورد عفو قرار می‌گیریم.

لزوم مراقبه ویژه در ماه ذیقعدة و دهه اول ذیحجه

امروز که از قم به طهران می‌آمدم با خود فکر کردم که خدمت دوستان چه عرض کنم؟ به نظرم رسید که مهم‌ترین مطلبی که می‌شود در این ایام مورد توجه قرار بگیرد، به خصوص این ایام مبارکه اربعینیه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که معروف شده است، مسئله مراقبه و توجه به وضعیت و موقعیت خود انسان است.

از یاد نمی‌برم که مرحوم والد - رضوان الله تعالی

علیه - به‌خصوص در این ایام، دوستان و شاگردانشان را دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیات گذشته‌ای که در این مدت یک سال با آن نیات و اهداف و توجه، عمرشان را سپری کردند و توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت و در ایام ماه ذیقعه و به‌خصوص در دهه ذیحجه، خیلی به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان مروری کنند.

مقتضای طبع انسان پرداختن به اشکال ظاهری

آنچه مسلم است این است که انسان موجودی است که به‌واسطه غلبه احساسات و غلبه افکار مادی و دنیوی، طبعاً خواهی‌نخواهی از آن حیثیت معنوی و عقلانی - روی عقلانی آن خیلی تکیه می‌کنم چون روی این مسئله نظر دارم - و روحانی کم‌کم کشیده می‌شود به جنبه مادی و صوری و پرداختن به اشکال ظاهری و به مظاهر دنیوی و تهی شدن از آن وضعیت اصیل اولی و ابتدایی. این قضیه همیشه مورد توجه اساتید بوده و شاگردان خودشان را به این قضیه خیلی توجه می‌دادند.

من در تمام مدتی که در ایام طفولیت و بعد از آن با مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - بودم، در اغلب مجالس آنچه نظر ایشان بود، این بود که همیشه خود را مقایسه کنید با گذشته خود و با افکار و نیات و حال و هوای گذشته خود تا بهتر بتوانید موقعیت کنونی خود را دریابید. این مسئله بسیار مهمی است و ان شاء الله در طول عرایضی که دارم، دوستان بهتر متوجه این مسئله خواهند شد که از کجا خطر وارد در نفس انسان می شود و بدون اینکه انسان خودش توجه پیدا کند، اگر این مسئله هر روز مورد تکرار قرار نگیرد، حتی خود من هم مثل یکی از سایرین دچار همین خطر و لغزش و سقوط و هبوط و استدراج - دوستان هم می دانند که معنای استدراج چیست - خواهم شد. این مطلب مسئله بسیار مهمی است.

به دنبال کمال بودن، فطرت اولی انسان

انسان براساس فطرت اولی خودش به دنبال کمال است، به دنبال مسائل معنوی است و آن کمال یابی و رسیدن به کمال و ظهور و مظهر کمال را با معیارهایی

که خدا در اختیارش قرار داده است، می‌سنجد. الآن شما آمدید در اینجا نشستید، داعی برای آمدن در اینجا چیست؟! توجه کردن، شنیدن مطالب و مسائل اخلاقی و مطالبی که بالأخره از دیدگاه و دریچه خاص آن مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد. مسئله زیاد است، این طرف و آن طرف حرف زیاد است، کتاب زیاد است، دفتر زیاد است، مجله زیاد است، صحبت زیاد است اما آنچه باعث شده است که شما در اینجا بیایید، دیدگاه شما نسبت به مطالب و مسائل اخلاقی از دریچه خاص است، یعنی شما از این نظر توجه می‌کنید که انتساب بنده به یک هم‌چنین بزرگ و ارتباطی که من چند صباحی با این بزرگ داشتم، با این ولی خدا داشتم، شاید تجربه‌ای باشد برای اینکه افراد بتوانند از این تجربه برای رسیدن به منویات و اهداف خودشان بهره ببرند، طبعاً شاید یک هم‌چنین تجربه‌ای در اختیار کسی دیگر نباشد. بله احتمال هست اما حالا به چه نحو و به چه کیفیت، این مطلب دیگری است. این معیاری است که شما این را در نظر گرفتید و به اینجا آمدید.

معیار دومی که در نظر گرفتید فرض کنید که موقعیت من، کیفیت بیان من، کیفیت صحبت من، خود وضعیت و اخلاق من است، علی‌کلّ حال آنچه در ذهن شما تصویری ذهنی و تصویری از این ارتباط به وجود آورده است که آن ارتباط، موقعیت شما را در اینجا توجیه می‌کند، براساس آن سرمایه‌های فطری و براساس آن معیارهایی است که ممکن است انسان آن معیارها را در کتب به دست بیاورد و بسیاری از آنها را با همان نفس سالم و سلیم و عقل خدادادی به دست می‌گیرد، هر کجا که آن معیارها منطبق بود آنجا را انتخاب می‌کند و هر جا منطبق نبود طبعاً دیگر رها می‌کند.

اگر قرار باشد که روزی برسد و ما به این وضعیت و موقعیت بسنده کنیم و آن معیارها را از دست بدهیم آن موقع، موقع خطر است! یعنی الآن شما که در اینجا آمدید براساس مطالب و ذهنیات و آموزه‌هایی است که بالأخره از این طرف و آن طرف به دست آوردید و حالا خداوند هم همه آن عیوب ما را پوشانده است و غفار الذنوب و سائر العیوب، آن عیب‌ها و نقایص ما را برای شما فاش نکرده است و

شما براساس آن تصویر ذهنی یک نوع ارتباطی را با این وضعیت ایجاد می‌کنید و براساس تصویری که آن تصویر، تصویر الهی است؛ یعنی این مسئله برای خدا می‌خواهد انجام شود و شائبه دنیا و ریا و سُمعه و اعلان در خیابان و مجله و... در آن نیست.

الآن مجالس می‌گیرند، هیئت می‌گیرند، از یک ماه قبل اعلان می‌کنند که منبری کیست؟! مداح کیست؟! و... کیست؟! در خیابان، این طرف و آن طرف، روزنامه و... [اعلان می‌کنند! اما] اینجا نه روزنامه‌ای هست، نه رادیو هست، نه مجله‌ای هست، نه... هست، هیچ چیزی نیست! فقط خود دوستان می‌آیند و بعد هم همین‌طور در انتظار می‌مانند تا اینکه ما هم تخلف می‌کنیم و عذرخواهی هم می‌کنیم و بعد هم که چند جمله‌ای از آنچه از بزرگان به یاد داریم خدمت دوستان عرض می‌کنیم و بعد هر کسی می‌ماند و حساب و کتاب خودش، هر کسی برای خودش حساب و کتاب خودش را دارد.

لزوم عمل بر طبق وظیفه

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک سال

قبل از اینکه از دنیا بروند، در مشهد رفقا را جمع کردند، ظاهراً دو جلسه پشت سر هم بود که مجلس اول یا مجلس دوم آن را در همان جلد اول اسرار ملکوت آوردم. در آن صحبت قبل، ایشان فرمودند: رفقا! آن وظیفه‌ای را که خداوند برعهده ما قرار داده بود، انجام دادیم و مطلب را به گوش شما را رساندیم و راه را برای شما باز کردیم، حال دیگر خود می‌دانید! و من نمی‌توانم بار دیگران را بکشم، من بار خودم را می‌کشم و من آنچه برعهده خودم است می‌توانم انجام بدهم، دیگر افراد خود می‌دانند و آنچه هست.

حدود هفت ماه قبل از اینکه ایشان از دنیا بروند من به مشهد مشرف شده بودم، ایشان یک روز به بنده فرمودند که فلانی بیا من با تو کار دارم. من نزد ایشان رفتم، فرمودند که فلانی! ما نسبت به آنچه وظیفه داشتیم، آن را به آخر رساندیم و اینک شماها باید بیایید و این مطالب را پخش کنید و ابلاغ کنید و تبلیغ کنید و این مسائل را بین افراد گسترش بدهید.

راه بزرگان، تنها راه درست و صحیح

علی‌کلّ حال آن بزرگان وظیفه خودشان را انجام

دادند و به مسئولیتشان عمل کردند و راه را به آخر

بردند و این مسیر را آنها برای ما باز کردند نه دیگران،
یعنی آنها با کیفیت عملشان، با کیفیت بیانشان، با
کیفیت قلمشان، با کیفیت افکارشان، راه را از چاه
نشان دادند، راه را از بیراهه به ما نشان دادند و در بین
راه‌های مختلف فرمودند که این راه درست است
گرچه مشابه این هم فراوان وجود داشته باشد، آنچه
که درست است این راه است و آنچه که به مقصد
می‌رساند این راه است، آنچه که در آن ریا نیست این
راه است، آنچه که در آن سمعه نیست این راه است،
آنچه که در آن بیا و برو و تبلیغات و بالا و پایین و...
نیست این راه است و این را هم نشان دادند و ما هم
به صدق، صحت، استقامت، متانت و اتقان این مسیر
یقین داریم. اگر یقین نداشتیم خب راه‌های مختلف
هم وجود دارد و دیگر نیازی به انحصار در یک راه
واحد نیست.

لزوم حفظ داده‌های خدادادی در هر روز

باید همین اساس و همین یافته‌های ذهنی و
همین داده‌های خدادادی را که خدا در نفس و عقل
انسان به صورت سرمایه اصلی برای حرکت انسان و
نیفتادن در اشتباه و خطا قرار داده است، هر روز حفظ

کنیم، مسئله این است و مطلب این است که آن صدقی را که در ابتدا براساس آن صدق قدم در جایی می گذاشتیم، خدای ناکرده بر اثر مرور زمان تبدیل به کذب نشود، آن صفا و بدون غل و غش بودن که بر آن اساس انسان آمده و جایی را برای تبلور و فعلیت استعدادها و تهیؤ خودش آماده می بیند، آن صفا و آن موقعیت نفسانی به واسطه مرور زمان و تمرکز در یک جا بودن و دل خوش کردن به یک محیط و انس گرفتن به یک جا، به غیر صفا تبدیل نشود و آن معیارهایی که ما قبلاً با آن معیارها این راه را انتخاب کردیم، آن معیارها و آن ارزش ها جای خود را به ضد ارزش ندهد که اگر بدهد در همان جا توقف کردیم و مانند بقیه هستیم! هیچ فرق نمی کند، هیچ تفاوتی از این نقطه نظر دیگر وجود ندارد.

مثلاً فرض کنید که دیده شده همین سازمان های انحرافی و ارگان های انحرافی که قبلاً و در همان زمان سابق بودند و الآن هم این طرف و آن طرف هستند و افرادش منتشر شدند و در این طرف و آن طرف پراکنده شدند، انسان وقتی که آن اصول اولیه را نگاه می کند می بیند چیزهای بدی نیست،

اقامهٔ عدل است و دفع ظلم است و رفع ضیق از همهٔ اقشار اجتماع است و صداقت است و...، تمام اینها مسائلی است که با این مسائل اذهان مایل به فطرتِ جوان که به دنبال این مطالب می‌رود و از طرف دیگر در مواجههٔ با مسائلِ خلاف، خلافت را می‌بیند به سمت این سازمان‌ها هدایت پیدا می‌کند و وارد این سازمان‌ها می‌شوند و مدتی که گذشت و با آن مکان و با آن افراد خو گرفتند و با آن محیط انس پیدا کردند، کم‌کم از آن مبانی و اصول اولیه‌ای که از آن به خاطر آن مبانی آمدند و الاً نمی‌آمدند فاصله می‌گیرند! چرا در فلان سازمان برود و فرض کنید که جان خودش را هم به خطر بیندازد؟! چرا در فلان جا برود که ممکن است تضییقاتی هم برای او وجود داشته باشد؟! این [جوان و این سازمان‌ها از اول] این‌طور نبوده‌اند. از اول شعارها شعارهای فطرت‌پسندانه، عقل‌پسندانه، آن ضمیر صافی انسان‌پسندانه، آن روح طالبِ ایمان‌پسندانه، با آن مطالب، این اذهان متوجه می‌شود، وقتی که آمد و یک سال و دو سال و سه سال که ماند با آن تغییراتی

که در آنجا پیدا می شود کم کم احساس یک تعلق زائد
بر پیگیری همان مطالب گذشته را در وجود خود
می کند.

اهمیت رشد و ترقی در قبال توجه به بقاء و بودن در محیط

اگر فرض کنید که این جوان به این مطلبی که
گفته شد نپردازد و بیاید و همین طور ادامه بدهد، هر
کسی هرچه گفت گوش بدهد و هر کسی هر مطلبی
گفت بپذیرد و تنها امید خودش را بقاء در این محیط
قرار بدهد نه رشد در این محیط، بقاء در این محیط
و بودن در این محیط یک مطلب است و رشد و ترقی
مطلب دیگر است، اگر دیدیم ما در محیطی هستیم
که به واسطه بقاء در آن محیط و انس و تعلق با آن
محیط از مسیر خود کنار افتادیم، آن همتی را که سابق
داشتیم الآن نداریم و آن اشتیاقی که را قبلاً داشتیم
الآن نداریم، باید به خود بیاییم و بینیم علت کجا
است؟ بعد از اینکه محیطی سپری شد، مدتی
گذشت، آن وقت آن ارزش هایی که آن جوان برای آن
ارزش ها وارد این نهاد و این سازمان می شود، وارد
این دستگاه می شود و آن ارزش ها کنار می رود و فقط
ارزشی که باقی می ماند بودن در اینجا است، همین

یعنی تمام آن مطالب، تمام آن افکار، تمام آن نیات، تمام آن صداقت‌ها کنار می‌رود. می‌گویند که این کار را نکن آبروی ما می‌رود! فرض کنید که اگر این کار را انجام بدهیم، آبروی این شخص در خطر می‌افتد! اگر این کار را انجام بدهی [آن شخص چه می‌شود!] خب این همین مسئله‌ای بود که قبلاً مورد اعتراض بود، همین قضیه‌ای بود که اگر اول کسی انجام می‌داد اعتراض می‌کردند ولی چون مدتی گذشته است خود نفسِ حضور در آنجا و تعلقی که برای انسان نسبت به آنجا به وجود آمده است، کم‌کم تمام ارزش‌های قبل را زیر پا می‌گذارد و همه را از بین می‌برد. دیگر در آنجا صداقت نباید وجود داشته باشد چون ممکن است اولین حرکت صداقت‌گونه با اصول و پایه‌های باقیمانده آن سازمان در تعارض باشد، پس صداقت کنار می‌رود و صفا کنار می‌رود و می‌گوییم که اگر این را نگوییم، آبروی ما می‌رود و اگر این را نگوییم آن‌طور می‌شود.

یک وقت در همان زمان گذشته و زمان سابق یکی از دوستان نقل می‌کرد:

در روزنامه‌ای به اهل علمی تهمتی را زدند و از او هتک احترام کردند و آن بنده خدا اهل این حرف‌ها نبود، متصل به دستگاه سابق و به رژیم گذشته نبود. بعد معلوم شد که نه! این تهمت بوده است. افرادی که وابسته به این جریان بودند رفتند و تحقیق کردند و گفتند که این تهمت بوده است، به مسئولین روزنامه گفتند که حرف خود را پس بگیرید، گفتند که نه! پس نمی‌گیریم! گفتند که چرا؟! گفتند که چون آبروی این روزنامه می‌رود!

عجب! آیا آبروی روزنامه می‌رود؟! یعنی آیا هتک حرمت یک مؤمن که به خاطر آن، انسان خود را در مسیر و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام قرار می‌دهد، آن هتک حرمت تا قبل از رسیدن من به این موقعیت حرام بود و الآن که من به این موقعیت رسیدم دیگر هتک حرمت اشکال ندارد؟! این می‌شود خطر! یعنی انسان به واسطه فرورفتن در تعلقات مادی و احساسات و به واسطه انسی که با آن محیط می‌گیرد و انس او با آن محیط نفس خود را نسبت به آن محیط، مشعوف و منبسط و خوشحال و متلذذ و متنعم احساس می‌کند و می‌گوید که الآن من در اینجا هستم و الآن من در این موقعیت هستم، به

من می گویند که فلانی جزو این سازمان است، به من می گویند که فلانی جزو اینجا است، اینکه می گویند که فلانی، فلانی، بدانیم که خطر دارد می آید. اینجا مرتباً و کم کم آن ارزش های قبلی فراموش می شود، فلانی اینجا است، پس صداقت کجا رفت؟! انصاف کجا رفت؟! آن حس هم نوع دوستی کجا رفت؟! حالا چون یک نفر جزو گروه ما نیست آیا باید هر تهمتی را به او زد؟! آیا همین که جزو گروه ما می آید هر مسئله ای را که می خواهد بگوید و هر کاری را که می خواهد انجام بدهد، دیگر مبرّی می شود؟! همین که خارج از گروه ما می شود، صاف می رویم دنبال او که چه کار کرد و فوراً یادداشت می کنیم! چه نقطه ضعفی داشت، فوراً یادداشت می کنیم و اگر هم نقطه ضعفی نداشت فوراً می سازیم! این می شود آن خطر.

نفوذ شیطان در عقل و نفس به واسطه عدم تربیت صحیح

یعنی انسان اول براساس ارزش ها و آموزه های فطری و الهی و خدادادی، راهی را تعقیب می کند و چون در تحت تربیت صحیح قرار نگرفته است، کم کم شیطان می آید - خوب هم بلد است! چنان این

شیطان بلد است با همه ما همنشین بشود و در کنار همه ما قرار بگیرد که اصلاً به خواب هفت پشت هم نینیم و نفهمیم که از کجا خوردیم و از کجا وارد شد! - و در افکار و نیت و نفس و عقل ما نفوذ می کند، یواش یواش می آید و آنها می گیرد، فکر ما که قبلاً در مواجهه با یک قضیه به این راه می رفت الان می بینیم سی درجه انحراف پیدا کرده است، می گوئیم عجب! من که قبلاً این طور فکر نمی کردم! من در چنین قضیه ای که قبلاً اتفاق می افتاد خیلی صریح می گفتم که حق این است و باطل این است، الان یک خرده مکث کردم، یک خرده دارم روی آن فکر می کنم، ببینم حالا چه می شود؟ تا شب فکر کنم جوابتان را می دهم! سابق نمی گفتم تا شب فکر کنم جوابت را می دهم، تا چنین مسئله ای [اتفاق می افتاد خیلی راحت حرفت را می زدی!] صورت مسئله هم هیچ فرقی نمی کند، اما حالا چون این مسئله در ظرف و محدوده ارتباط با یک رفیق قرار گرفته است، یک دفعه شما می بینی که سست شدی! آن صلابت و استقامت و تیزی شمشیری را که اول نسبت به این جریانات اعمال می کردی، کند شده است. این برای

چیست؟ برای اینکه خطر دارد جلو می‌آید. یعنی موقعیتی که انسان در آن موقعیت قرار گرفته است، انسان را از آن یافته‌های سابق به فراموشی می‌اندازد و آن وضعیت جدید انسان را نسبت به آن مطالب سست می‌کند و کم‌کم برمی‌گردد و از آن جنبهٔ حریت و آزادی در فکر و اندیشه و آن جنبهٔ آزادی در مقایسه بین قضایا نسبت به هر کسی که می‌خواهد باشد، فرزندش باشد، غریبه باشد، همسایه باشد و فرد در خیابان باشد، هر کسی می‌خواهد باشد، آن حریت و آزادی تبدیل به یک نوع سستی می‌شود و آن سستی وقتی که گذشت تبدیل به سکوت می‌شود و سکوت که گذشت تبدیل به دفاع از ظلم می‌شود! اگر انسان یک مرتبه جلوی آن را نگیرد همین‌طور یک‌به‌یک از آن مواضع اولیه خود دور می‌شود. این مراقبه‌ای که می‌فرمایند، معنایش این است که انسان نسبت به مواردی که قبلاً برای او اتفاق افتاده است و مطالبی که الآن برایش اتفاق افتاده است مقایسه کند که چقدر جلو آمده است و چقدر عقب رفته است؟ آیا در همان جا ایستاده است؟ در ارتباط با مسئله به

چه نحو است؟ همین قضیه و همین نکته در راه خدا هست.

راه خدا راه عبور و حرکت است نه توقف و سکون

توجه کنید که راه خدا راه عبور است نه توقف،
راه حرکت است نه سکون، راه عبور از نفس است نه
غلطیدن در مظاهر نفس. اگر در اینجا اعتراضی به من
وارد است، چون پسر علامه هستم نباید این اعتراض
را در درون خود نگه دارید و صحبت نکنید و بگویید
نه! حرف نزیم که آبرویمان می رود! مجلس چه
می شود! دشمن چه می گوید! دشمن کیست؟ دشمن
خود ما هستیم! حالا امروزه دیگر رسم شده است که
هر کسی حرف می زند می گویند: «دشمن دشمن
دشمن!» دشمن خود ما هستیم! دشمن نفس ما
است! دشمن اراده های دنیوی ما است! دشمن
تعلقات مادی ما است! ما نمی توانیم این را از
خودمان بیرون کنیم و می گوئیم همسایه دشمن ما
است! فلان شخص در خیابان دشمن ما است! نه!
آنها دشمن نیستند و هر کسی برای خودش کار دارد،
زندگی دارد، برای خودش برنامه خودش را دارد، ما
به جای اینکه به خودمان پردازیم و نیت خودمان را

صالح کنیم و کار خودمان را درست کنیم و فکر خودمان را اصلاح کنیم، چون از ما بر نمی آید نه اینکه بر نیاید نمی خواهیم بر بیاید! دائماً عیب را به این می زنیم، به آن می زنیم، همسایه ما بد است، فلان شخص بد است، فلان رفیق بد است، اصلاً فلان شخص بد است که حرف ما را عوضی می شنود! بابا گوش است می شنود دیگر، آیا این ضبط هم عوضی می شنود؟! آیا این میکروفون هم عوضی می شنود؟! چرا اصلاً باید عوضی بشوند؟

نمی خواهیم خودمان را اصلاح کنیم، می خواهیم آن التذاذ نفسانی را در تعلق به دنیا برای خود نگه داریم. می خواهیم از این مسائل دنیوی لذت ببریم و خود را از آن لذت عالی محروم می کنیم. چرا؟! برای همین مسائل عادی و این دو روزه دنیا که اصلاً در اختیار کسی نیست و هیچ کسی نمی تواند روی این مطالب حساب کند. لذا باید کاملاً مواظب باشیم که مبادا در این ارتباطی که مخصوصاً انسان با افراد و موقعیت های مختلف پیدا می کند، آن مسیری که بزرگان برای ما ترسیم کردند زیر پا گذاشته شود و

هر کسی این کار را انجام بدهد به مکتب اولیاء خدا خیانت کرده است.

لزوم باز بودن راه انتقاد

اگر بر شخصی اشکال وارد است باید اشکال را مطرح کند، حالا لازم نیست انسان برود در ملا عام بگوید، فرض کنید که برود در کناری و بگوید آقا این اشکال به شما وارد است. یکی هم خود بنده، الان ما در قم با دوستان و رفقایمان چطور هستیم؟ حالا دوستان و رفقای مخدرات به خاطر کرامتشان، هرچه هست اغماض و... می کنند. اما در قم با دوستانی که هستیم بدون رودربایستی می آیند و مسئله و ایراد را به من می گویند که این کار را که شما انجام دادید، این کار شما با این مسئله مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - جور درمی آید یا جور در نمی آید؟! این طوری ما [راه انتقاد و پیشنهاد را] باز کردیم. یا من می گویم جور درمی آید و دلیل می آورم یا می گویم جور در نمی آید و موقت است و یا اگر اشتباه می کنم من را از اشتباه درمی آوردند. اگر روزی برسد که من به اعتراضی که به من وارد می شود و نقدی که به من وارد می شود، عکس العمل نشان

بدهم و در خود بگیرم که مثلاً این فرد به من ایراد می‌گیرد، بگوییم که آن موقع که تو در شکم مادرت بودی ما آن موقع فرض کن چه بودیم! اگر روزی مطلب به اینجا برسد آن روز، روز سقوط من است و سقوط هر کسی است که این فکر را می‌کند و هر شخصی است که مسئولیت دارد. دقت کنید که اگر شخصی مسئولیتی را در این مسیر و در این محدوده می‌پذیرد و خود را تابع مکتب مرحوم آقا و تابع مکتب اولیاء خدا می‌داند، اگر نمی‌تواند خود را با این موقعیت وفق بدهد، همین الآن مسئولیتش را کنار بگذارد! اگر شخصی نمی‌تواند با این موقعیت کنار بیاید برای چه هم بار خود را زیاد می‌کند و هم برای سایر افراد دردسر ایجاد می‌کند؟!

من در تمام مدت عمرم، چه تجربه‌ای را که از مشاهده افعال بزرگان دیدم و چه تجربه‌ای را که در مطالعه با تاریخ و کتب بزرگان یافتم، هیچ کسی را مثل مرحوم والد پیدا نکردم. ایشان خیلی عجیب بودند! ایشان این کار را هر روز انجام می‌دادند که اجازه نمی‌دادند در ارتباط با دوستان خودشان، در آن

مسیر و راهی را که خدا تعیین کرده است به اندازه سر
سوزنی انحراف پیدا شود. بارها ایشان می فرمودند
که من ناراحت هستم از اینکه دوستان می آیند و
دست من را می بوسند! تا اینکه مرحوم آقای حداد -
رضوان الله تعالی علیهما - به ایشان فرمودند که بگذار
ببوسند، شما حالا یک توجه دیگری بکنید.

لزوم رعایت نکات اخلاقی و تربیتی در رفتار و گفتار

خود ایشان می فرمودند که وقتی که رفقا
می خواهند همدیگر را ببوسند، پیشانی را ببوسند.
برای چه؟! چون دست بوسیدن با پیشانی بوسیدن
فرق می کند. کسی بیاید پیشانی مرا ببوسد تا اینکه
دست من را ببوسد، آیا حال من یکی است؟ ما که
معصوم نیستیم، ما که به مقام عصمت نرسیدیم، ما
که امام نیستیم و ما که ولی خدا نیستیم. تمجیدهایی
که می شود، تعریف هایی که می شود، در این
تعریف ها باید رعایت نکات اخلاقی و تربیتی بشود
و جملاتی که به کار برده می شود باید این جملات
سنجیده باشد، آدم هر حرفی را نمی تواند به هر کسی
بزند چون بعضی ها تحمل ندارند و یک خرده بیشتر
تعریف کنی به خود می گیرند! به ظاهر می گویند که

نه آقا ما قابل نیستیم! نه آقا، خیلی هم قابل هستند!
خیلی! قابل که سهل است صدتا قابله دارند! این
مسئله برای همه افراد دیگر به طور قطعی روشن
است که همه ما دچار لغزش هستیم و باید به این
مسئله دقت کنیم.

حساسیت شدید و برخورد مرحوم آقا نسبت به بوسیدن پا

یکی از مواردی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
علیه - نسبت به آن خیلی پافشاری می کردند - و
وضعیت ایشان عجیب بود و من در کسی این مسئله
را ندیدم - این بود که اگر کسی می آمد و پای ایشان
را می بوسید، اصلاً دیگر دنیا زیر و رو می شد! یعنی
این قضیه قضیه ای نبود که تصنعی باشد! نه، مسئله
تصنعی نبود، حال ایشان طوری می شد و به
یک وضعیتی درمی آمدند! یک مرتبه با ایشان در راه
مسجد بودیم و من پشت سر بودم، تقریباً حدود
پنجاه متری از عقب تر می آمدم و سنم حدود هفده
سال بود، یکی از دوستان ایشان پشت سر ایشان بود
و تازه هم آشنا شده بود و به این مسائل هم وارد نبود
و از منزل که حرکت کردیم به همان چهارراه هدایت
که رسیدیم، سر پیچ این فرد یک مرتبه افتاد و پای

ایشان را بوسید! ایشان یک دفعه ایستادند و رنگشان سفید شد و نشستند و اصلاً حال تهوع برای ایشان پیدا شد! یعنی آن قدر منقلب شدند که نتوانستند حرکت کنند و ده دقیقه همین طوری نشستند و بعد دوباره راه افتادند! این تصنع نیست، یعنی آن قدر این مسئله برای این شخص گران است که من الآن در وجود خودم با بقیه چه فرقی می کنم؟! چرا او باید پای من را ببوسد؟! چه فرقی بین من و او هست؟! چرا باید این طور باشد؟! چرا باید مؤمنی در مقابل مؤمن دیگر این کار را کند؟! اینها شوخی نیست! اینها راه‌هایی است که بزرگان [به ما نشان دادند و] ما با چشم خودمان دیدیم نه اینکه شنیدیم.

یک مرتبه در دههٔ اول محرم که در منزل یکی از همین دوستان در مشهد روضه بود و ظاهراً من هم صحبت می کردم، بعد از صحبت که ایشان آمدند پایین و در حیاط حرکت می کردند، یکی از همین غریبه‌ها که از طهران آمده بود که ایشان را ببیند یک دفعه در حیاط افتاد و پای ایشان را بوسید! ایشان آن قدر متأثر شدند که با پا به او زدند و بلند فرمودند که آخر این غلط‌ها چیست که دارید می کنید؟! به این

نحوه برخورد کردند.

الآن قضیه‌ای به یادم آمد که قضیه خیلی عجیبی بود، واقعاً بعضی از افراد چقدر اهل اخلاص و خلوص بودند! یکی از علما که هم در مشهد بود و هم در طهران، یعنی چند ماه در طهران بود و چند ماه هم در مشهد، به نام مرحوم آیه الله آقا سیدعلی لواسانی که فرد خیلی فاضلی هم بود، عالم بود، خیلی پیر بود، شاید متجاوز از صد سال عمر داشت، به مرحوم آقا هم خیلی ارادت داشت و ایشان را هم خیلی دوست داشت. مرحوم آقا هم وقتی که در مشهد بودند، به منزل او می رفتند و خیلی از اوقات ما هم می رفتیم و ایشان هم می آمدند. خیلی هم اهل شوخی بود و به خصوص وقتی که ما را می دید شوخی او گل می کرد! خدا رحمتش کند.

بعد از اینکه مرحوم آقا از دنیا رفتند یک دفعه من به اتفاق یکی از دوستان به عنوان تشکر به منزل ایشان رفتیم، دو یا سه نفر دیگر هم بودند. ایشان گفتند که من می خواهم این قضیه را به شما بگویم و تابه حال هم به کسی نگفتم ولی می خواهم حالا به شما

بگویم. گفتند:

در همین دو یا سه سال اخیر، من یک دفعه به پدر شما گفتم که می‌خواهم برای شما نعلین بخرم و بیاورم. (ظاهراً منزلشان هم در همان خیابان ری و آن طرف‌ها بوده که نعلین علما را هم در آنجا درست می‌کنند و از این کفاشی‌ها در آنجا بوده است.) ایشان فرمودند: بسیار خوب، بیاورید. می‌گفت که به آن شخص کفاش گفتم که چه کار کن و چه نعلینی باشد و سبک باشد و فلان باشد. می‌گفتند خلاصه خیلی سفارش کردیم تا اینکه یک نعلین زرد و خیلی قشنگ و تر و تمیز و سبک و خوب و چرمی برای ایشان درست کردند و یک ماهی هم طول کشید و بعد به مشهد آوردیم و به ایشان تلفن کردم و گفتم که آقا این نعلین را آوردم و می‌خواهم به منزل شما بیایم. ایشان فرمودند که نه، من به منزل شما می‌آیم. گفتم که نه من می‌آیم و بالأخره ایشان فرمودند که نه من می‌آیم و برای فردا صبح وقت گذاشتند که بیایند.

یک ساعت قبل از اینکه ایشان بیایند، دو نفر از معممین طهران که به مشهد آمده بودند، به منزل ما آمدند و صحبت از پدر شما شد، اینها شروع کردند به بدگویی کردن و هرچه از دهانشان درآمد گفتند! (حالا جرم پدر ما چه بود؟ جرم

پدر ما این بود که عارف بود!) شروع کردند به بدگویی کردن و حتی اهانت‌های غیر قابل تحمل که من به آنها گفتم که اگر بخواهید از این بیشتر ادامه بدهید من شما را از منزل بیرون می‌کنم! و گفتند که صبر کنید من جواب شما را خواهم داد! می‌گفت که می‌دانستم که فرض کنید که بعد از یک ربع دیگر، بیست دقیقه دیگر پدر شما می‌آیند.

چون ایشان قولی که می‌دادند مثل ما نبودند که نه ونیم که قول دادیم ساعت چند آمدیم؟! البته عرض کردم من تقصیر نداشتم چون در مسیر که می‌آمدیم در بین راه قم و طهران، این وسیله کرایه‌ای را که ما سوارش شده بودیم پلیس گرفت و گفت که این ماشین کرایه‌ای، دزدی است! گفتیم که خب کار ما درآمد! به آنها گفتیم که ما چه کنیم؟ آیا در این بیابان پیاده شویم؟! ولی الحمدالله بعد از سه ربعی مسئله ختم شد و فهمیدند که قضیه چه بوده است. یعنی راننده دزدی نکرده بود و یکی دیگر دزدیده بود منتها وقتی که رفع مشکل شده بود، هنوز این نقل و انتقالات ثبتي و کامپیوتری و... انجام نشده بود و ظاهراً یک ماه طول می‌کشید! جاهای دیگر که یک

دقیقه است ولی این شخص می گفت که یک هفته و ده روز است که کارهایش را انجام دادیم ولی هنوز این قضیه ثبت نشده است. علی کلّ حال از آنجا آمدیم و بعد هم که آمدیم در اینجا، با این شهر چه عرض کنم! عجیب و غریب برخورد کردیم که الآن تقریباً بیش از یک ساعت و خرده‌ای است که از آنجا آمدیم و حالا هم اینجا هستیم. عذرخواهی هم کردیم که حالا ان شاء الله دوستان می بخشند. ایشان (مرحوم آقا) وعده که می دادند سر وعده بودند و به وعده عمل می کردند. [آقای لواسانی] می گفت:

من دیگر با آنها صحبت نکردم و همین طور صبر کردم تا پدرتان بالا آمدند و نشستند و آن دو تا دیگر ساکت بودند! پشت سر ایشان [حرف می زدند ولی] کسی جلوی ایشان که نمی توانست حرف بزند!

ایشان می فرمودند:

ما وقتی که در نجف بودیم تمام علمای نجف ما را به همدیگر نشان می دادند ولی جلوی ما کسی نمی توانست حرف بزند، پشت سرمان هر چه می خواستند می گفتند الی ماشاءالله! فردا می دیدیم فلان آقا که تا دیروز به ما سلام می کرد امروز دیگر سلام نمی کند! خدایا ما چه گناهی

کردیم؟! از دیروز تا حالا چه مرتکب شدیم؟!
بعد معلوم می‌شد که رفتند و او را دوره کردند و
گفتند که این آقا درویش است و صوفی است
پس با او ارتباط نداشته باش و سلام و... نکن!
می‌دیدیم فردا که در بازار می‌رویم رویش را
آن طرف می‌کند و سرش را آن طرف می‌کند
و...!

خلاصه ایشان هم این زمان‌ها را گذراندند!
علی‌کُلِّ حال حق یک مرتبه روشن می‌شود و
ان شاء الله وقتی که حضرت ارواحناده ظهور کنند،
تمام آن کسانی که از روی سادگی این کارها و
مخالفت‌ها را با عرفان و اولیاء خدا کردند، امام زمان
علیه السلام می‌بخشد و اما آنهایی که از روی عناد این
کارها را کردند خواهید دید که بر سر آنها چه خواهد
آمد! علی‌کُلِّ حال، ایشان می‌گفتند:

پدر شما آمد و نشست و من رفتم آن نعلین را
آوردم، گفتم که آقا ما نعلین را آوردیم، ایشان
خیلی تشکر و به‌به و... کردند! (ایشان خیلی
اهل ملاطفت و رفاقت و... بودند و در مقام
تشکر و دلجویی هم در فامیل خیلی شاخص
بودند.) بعد همین‌که آمدند نعلین را از من
بگیرند، گفتم که نه نمی‌شود، من باید خودم این

نعلین را پای شما کنم!

ببینید این مرحوم آیه‌الله لواسانی چقدر مرد
بزرگی بودند و چقدر باید از خود گذشته و از
نفس گذشته و بی‌هوا و... بوده باشد که جلوی دو
نفر از معممین که از طهران آمدند بگوید که من
[خودم می‌خواهم این نعلین را پای شما کنم!] حالا
عمداً می‌خواست جلوی آنها این کار را انجام بدهد
که به آن دو نفر بگوید که حالا شما ببینید که ارادت
من نسبت به این مرد بزرگ در چه حد است؟ اینکه
گفت جواب شما را می‌دهم، منظورش این بوده
است.

گفتند:

می‌خواهم نعلین را خودم پای شما کنم! ایشان
می‌گفتند که پدر شما همین‌طور ماند که چه
بگوید؟ فرمودند: نه، آخر...! گفتم که
نمی‌شود، من باید خودم نعلین را پای شما کنم.
می‌گفتند که من به پدر شما گفتم که باید پایتان
را دراز کنید!

آخر اصلاً این حرف‌ها و این کارها به ایشان
نمی‌آمد، بالأخره ایشان چه کار کنند دیگر؟ «غیر
تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟!» دیگر ایشان هم که

سَنشان از پدر ما بیشتر بود و هم خیلی لطیف و
ظریف و خیلی هم اهل رعایت بودند دیگر.
می گفتند:

مرحوم آقا اول با حالت خیلی خجالت و... پای
راستشان را دراز کردند! من آمدم این نعلِ اول را
پای راست ایشان کردم و گفتم که حالا باید پای
چپ را دراز کنید، وقتی ایشان پای چپ را دراز
کردند من نعل دیگر را به پای دیگر ایشان کردم
و بعد هم پای ایشان را بوسیدم!

می گفت:

آقای آقا سید محسن شما نمی دانید که چه شد؟!
ایشان در وضعیتی قرار گرفت که من خودم را
هزار بار لعن کردم که چرا این کار را انجام دادم؟!
آن هم یک هم چنین مرد بزرگی مثل مرحوم آیه الله
لواسانی، این شخصیت بزرگ، آن وقت جلوی این
افراد آخر این چه کاری است که انجام می دهید؟!
حالا آن بنده خدا صدق و صفا و خلوصش بوده است
و به اجرش می رسد ولی پدر بابای ما درآمد با این
کاری که او انجام داد!

من به ایشان گفتم: این کارها کارهایی بود که
ممکن بود یک وقت ایشان سکتہ کند! یعنی

این طوری نبود که [بخواهد تصنعی باشد،] یعنی
احتمال سگته و خطر جدی برای ایشان بود!
ایشان می گفت:

اتفاقاً همین طور بود. ایشان یک مرتبه سرش
این طور شد و رنگش سفید شد و رفت! اصلاً من
[پشیمان] شدم و خیلی به هم ریختم و...!
گفتم: آقا عذر می خواهم و معذرت می خواهم
و...، و ایشان همین طور سر را تا یک ربع پایین
انداختند! می گفت که تا یک ربع نه من جرأت
داشتم دیگر حرف بزنم و نه ایشان اصلاً دیگر
صحبت می کرد و نه زبانشان دیگر باز می شد. و
بعد می گفتند که ایشان تشکر کردند و
خدا حافظی کردند و بیرون آمدند و رفتند.

این یک رفتار از ایشان! و اما من یک رفتار دیگر
از شخص دیگری را که در حرم حضرت معصومه
سلام الله علیها اتفاق افتاد برای شما بیان می کنم.
تقریباً چند سال پیش بود که می خواستم به زیارت
بروم و آمدم در صحن و در کناری نشستم - این
قضیه برای حدود ده یا دوازده سال یا حتی بیشتر
است، زمان مرحوم والد بود - یک مرتبه دیدم رئیس
یکی از طائفه درویش که من او را می شناختم به
اتفاق چند نفر از درب صحن وارد شد که به سمت

حرم برود، به وسط صحن که رسید دو نفر از افرادی که لابد از مریدها بودند از آن طرف دوان دوان آمدند و به او رسیدند و وقتی که به او رسیدند، هر دو نفر افتادند و پای او را بوسیدند و این شخص هم همین‌طور ایستاده بود و همین‌طور توجه می‌کرد و خلاصه ابراز لطف و عنایت که جناب آقا! جناب استاد! جناب درویش! جناب قطب و از این حرف‌ها! همین‌طور تقریباً حدود نیم دقیقه سر در پای ایشان گذاشته بودند تا اینکه ایشان اذن فرمودند که اینها بلند شوند و به راه خود بروند و اینها آمدند! رفیق ما نگاه کرد و گفت: «پدرت را بین و این را هم بین! حالا او درویش است یا این؟! او صوفی است یا این؟! کدامیک صوفی هستند؟! کار چه کسی برای خدا است؟! چه کسی دنبال واقع می‌رود؟! آن حقایق الهی در نفس چه کسی جا گرفته است؟! کدامیک از این دو؟!» مردک چرا اجازه می‌دهی پایت را ببوسند؟! برای چه؟! چه فرقی بین تو و بین او است؟! چه تفاوتی می‌کند؟! خیلی دلت می‌خواهد و دلت لک زده خب بیایند دستت را

ببوسند، دیگر پا بوسیدن یعنی چه؟!

اهمیت عبرت گرفتن انسان از قضایا

این قضیه بایستی که برای همهٔ افراد مایهٔ عبرت باشد. این کسی که الآن به این وضعیت رسیده که جلوی افراد می‌آیند و پایش را می‌بوسند و او نه تنها ممانعت نمی‌کند بلکه خوشحال و مشعوف هم می‌شود، این از اول که این طور نبوده است، کم‌کم آمدند و دائماً گفتند که برای آقا صلوات بفرستید، برای آقا جا باز کنید، آقا آمدند! آقا! این آقاها پدر آدم را درمی‌آورد! دائماً برای آقا این طور کنید، برای آقا آن طور کنید، این آقا هم چه می‌شود؟ باد می‌شود باد می‌شود باد می‌شود و اگر کسی چشم داشته باشد، می‌بیند که در این نفس این شش‌ها چقدر باد شده است؟! این شش‌ها که این قدر است وقتی که باد می‌شود یک سر شش چپ می‌رود مغرب، سر راست هم می‌رود مشرق، این قدر باد می‌شود! ولی انسان نمی‌بیند و فقط خیال می‌کند به چقدر مرد متواضعی! چقدر مرد خلیقی! چقدر مرد سر به‌زیری! اما در این سر به‌زیری‌ها چه خوابیده خدا می‌داند!

توصیه مرحوم علامه طهرانی بر لزوم سنجیدن وضعیت قبلی با وضعیت فعلی

این راه و مسیر و مکتبی است که انسان باید دنبال این راه برود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - توصیه می کردند که انسان باید همیشه وضعیت خودش را با آن تفکراتی که قبلاً داشته، با موقعیت فعلی خودش بسنجد.

تنها دغدغه خاطر ما رفع اشکال و ابهام از مسیر افراد

الآن در بعضی از جاها شنیده می شود که اگر شخصی کاری انجام بدهد می گویند که آقا اعتراض نکن! اشکال نکن! یعنی چه اعتراض نکن؟! اگر مسئله ای هست نباید اشکال بشود، نباید اعتراض بشود! تمام حرص و جوش و دغدغه خاطر ما برای همین است که اشکالی در اینجا نباشد، ابهامی نباشد، اینکه من خدمت شما آمدم برای چه آمدم؟ این صحبت هایی که بیان کردم برای همین است. مگر خود بنده بارها به شما نگفتم که در مسائل اجتماعی، فقهی، اعتقادی، توحیدی، عرفانی و در هر قضیه ای که اشکال دارید بنویسید؟! مطرح می شود. آن راهی که با ابهام بخواهد برود، نگاه کن و حرف زن در آن باشد، چشمت را ببند در آن باشد، صدایت درنیاید

در آن باشد، اینجا وضع به هم نخورد در آن باشد، اینجا صدا بیرون نرود در آن باشد و...، این را اصلاً بگذارید در کوزه و آبش را بخورید! این اصلاً به درد نمی خورد! این فایده‌ای ندارد! این هیئت است! این همین هیئت‌های تئاترمانند است! دیگر اینجا جایی نیست که انسان بخواهد رشد و ترقی پیدا کند و راهش باز شود و مسیر هم برای انسان خالی از اشکال و اشتباه که نیست پس این اشتباهات را چه کسی باید بگوید؟ چه کسی باید حل کند؟ این ابهام را چه کسی باید برطرف کند؟ این سؤال‌های در اذهان را چه کسی باید پاسخگو باشد و راه را باز کند؟

مرحوم آقا اگر می‌خواستند در این مسیر حرکت کنند که هفتاد جلد کتاب نمی‌نوشتند. این هفتاد جلد کتابی را که نوشتند برای این است که بگویند ما این هستیم، ما راهمان این است، مطلبمان این است، هر کسی حرف دارد بیاید و حرفش را بزند.

مسیر بزرگان یعنی مسیر صداقت و عبودیت و حریت

بنابراین مسیری که بزرگان آن مسیر را ترسیم کردند، آن مسیر، مسیر صداقت و عبودیت و حریت

است. این سه مطلب باید در ذهن باشد، یکی اینکه انسان باید همیشه نسبت به رفیقش صادق باشد و او هم نسبت به انسان همین طور و اگر یک روز این صداقت کمرنگ شود، در آن موقعیت نفس انسان می ایستد و دیگر ترقی نمی کند. معیاری را که امروز خدمت شما عرض می کنم این معیار را ما باید همیشه در فکر و ذهن داشته باشیم. ما باید بدانیم راه خدا راه صداقت و صفای باطن است، و صداقت و صفای باطن است که انسان را حرکت می دهد نه نماز شب و نه ذکر و نه شرکت در این مجالس، آن باید اصل قرار بگیرد و ستون برای این خیمه واقع شود. اگر آن صداقت و حریت و عبودیت بود این خیمه در وضعیت خودش برقرار می ماند و اگر آن ستون نبود این خیمه پایین می آید. حالا ما هرچه تصور کنیم که در زیر خیمه هستیم فایده ای ندارد. این دیگر نتیجه ای ندارد. همان طوری که رشد در علوم دنیوی به واسطه توجه و اهتمام بیشتر برای پرداختن است، کسی که در کلاس می رود اگر فرض کنید که به جای توجه کردن به درس استاد، شروع کند به جدول حل

کردن، آیا چیزی یاد می‌گیرد؟ نه! چیزی یاد نمی‌گیرد و فایده‌ای ندارد. اگر وقتی که به منزل برمی‌گردد، به جای اینکه به درس‌ها پردازد، مرتب شروع کند به تلویزیون تماشا کردن، این می‌ماند. و همین‌طور در سایر مسائل، در کسب و... همه اینها همین‌طور است.

از دست دادن حریت در مسیر یعنی توقف

در مسیر الهی و در رشد الهی آنچه عمود برای خیمه این موقعیتِ انسان را تشکیل می‌دهد، اول صداقت انسان با خود و خدای خودش است، دوم عبودیت است که انسان در مقام عبودیت خود را مثل سایر افراد احساس کند نه بیشتر، سوم آن حریت و آزادی در برابر راهش است. هیچ گوهر و کیمیا و چیز ارزشمندی در دنیا نمی‌تواند عوض برای این حریت و آزادی واقع شود یعنی شما نمی‌توانید این را از دست بدهید و در مقابلش چیزی گیر بیاورید. اگر دنیا و آخرت را به شما بدهند که بخواهند آن حریت در قبال خود و مسیر خودتان را از شما بگیرند، باختید و دیگر در آنجا توقف است. بنابراین همه ما باید این مسئله را مورد توجه قرار بدهیم.

این‌طور به‌نظر می‌رسد که بعضی‌ها تصورات دیگری از این مجالس و این مسائل و این ارتباطات و این موقعیت‌ها دارند. خب گاهی اوقات برای انسان شبهه‌ای پیدا می‌شود و این شبهه باید رفع شود. به قول و کلام و فرمایش بزرگان تمام افرادی که در راه خدا هستند مثل دندانهای یک شانه می‌مانند. این مطلبی را که خدمت شما عرض می‌کنم باید همه بپذیریم نه‌اینکه فقط بگوییم بله بله درست است! نه، باید بپذیریم. و خود مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - که ایشان ولیّ الهی بود و اصلاً موقعیت ایشان فرق می‌کرد، والله الآن من شهادت می‌دهم و اعتراف می‌کنم که ایشان خودشان را با دوستان خودشان مثل دندانهای شانه می‌دیدند! دلیلش هم همین‌هایی است که گفتم، واقعاً می‌دیدند متنها از باب تکلیف و از باب مسئله تربیت و ... که آن یک بحث جداگانه‌ای بود و خیلی هم در آن موارد سفت و محکم برخورد می‌کردند و در آن هم شکی نبود ولی از نظر ارتباط نفسانی و دیدگاهی که نسبت به افراد داشتند، دیدگاه واقعاً یکسان بود، واقعاً

یکسان بود و هیچ تفاوتی نمی کرد.

همین رفیق و دوست ما که ما را به اینجا آوردند،
ایشان خودشان می گفتند:

یک دفعه برای زیارت به مشهد رفتم. به درب
منزل مرحوم آقا رفتم، نمی دانم در زدم یا در
نزدم، از بیرون صدا می آمد، ظاهراً داشتند منزل
را خراب می کردند و حیاط و... را اصلاح
می کردند، نمی شد داخل منزل رفت. من در زدم
یک مرتبه دیدم خود مرحوم آقا کنار در آمدند،
نگاه کردم دیدم حیاط خراب است و... و بیرون
هم همان پله و... بود، یک دفعه آمدند و
فرمودند: به به سلام علیکم، حال شما! فرمودند
که داخل که نمی شود بیایید، پس بیایید همین جا
بنشینیم. همان جا در کنار کوچه و کنار در ایشان
روی زمین نشستند و ما هم نشستیم و مرحوم آقا
کنار ما نشستند و یک ساعت بگو و بخند و...!
آیا یک استاد می آید خودش را در کنار شاگرد
قرار بدهد؟! مسئله، مسئله شاگرد و استادی بود
دیگر، استاد بگوید من بیایم کنار این شخص و در
کوچه بنشینم، مردم در کوچه که می آیند نگاه می کنند
و می گویند که حضرت آیه الله در کوچه و بغل این
آقا نشسته است! مردم چه می گویند؟! آقایان چه

می گویند؟! ایشان همهٔ این حرف ها را ریخته در دریا و اصلاً به این مسائل فکر نمی کند. پس معلوم می شود مطالبی را که ایشان می فرمودند خودشان هم عامل بودند، یعنی خودشان این مسئله را احساس می کردند و بعد برای افراد دیگر مطرح می کردند.

بستن راه انتقاد یعنی خیانت به مکتب اولیای الهی

ولی متأسفانه ما این طور نیستیم. ما به ظاهر می گوئیم که ما کسی نیستیم ولی اگر کسی با ما حرف بزند فوراً به او پرخاش می کنیم! فوراً به او می تازیم و فوراً او را مورد عتاب و خطاب قرار می دهیم!

این حرف ها یعنی چه؟! اگر مانند دندانهای یک شانه هستیم باید این یکسانی را عملاً اثبات کنیم و به منصهٔ ظهور برسانیم. فرض کنید اینکه یک نفر بلند می شود و اعتراض می کند و بعد مورد خطاب قرار می گیرد و مورد عتاب قرار می گیرد، سرشان را آن طرف می کنند! تمام اینها خیانت به مکتب آقا و خیانت به مکتب اولیای الهی است و دوستان و این گونه افراد هم باید بدانند که ما دیگر حوصلهٔ این عریضه نگاری ها را نداریم و وقت ما دیگر مجال

برای این‌گونه مطالب را نمی‌دهد. اگر شخصی می‌تواند خودش را با آنچه گفته می‌شود، آن‌هم از ناحیهٔ بنده وفق بدهد، راه خودش را رفته و مسیر خودش را طی کرده است و طبعاً به تمام آنچه بزرگان گفتند [خواهد رسید،] ما که از پیش خودمان نمی‌گوییم. و اگر کسی نمی‌تواند و ممکن است برای خود و برای دیگران در صحبت کردن و در رفت و آمد کردن و در کیفیت کردار مشکلی به‌وجود بیاورد از همین امروز بگویند که من نمی‌توانم و بنده ظرفیتم این مقدار است و حدّ این مقدار است و کسی که از من تعریف کند خوشم می‌آید و کسی که از من انتقاد کند بدم می‌آید! بسیار خوب بفرمایید مثل سایر افراد بشوید تا اینکه بیش از این انسان به ورطهٔ اعتبارات و توهّمات نغلطد.

تمایل به پذیرفتن مبانی اولیاء، علامت حرکت و بودن در طریق

این ایام، ایام بسیار ذی‌قیمت و ارزشمندی است و بسیار توصیه می‌شده است و بزرگان خیلی نسبت به این مسئله توصیه داشتند و من خودم یادم است که اولیاء الهی اصلاً تمام این چهل روز را تا روز عید قربان روزه می‌گرفتند یا اکثر اوقاتش را روزه

می گرفتند. توجه نسبت به مسائلی که عرض شد بسیار مهم است و انسان بیاید در خودش و در کردار و رفتار خودش و در ارتباط با خودش مرور کند و خود را نسبت به استقامت و علاقه و شوقش به راه و آنچه را که قبلاً بوده و الآن هست محک بزند. مثلاً اگر قبلاً می گفتند که برای اینکه تو این کار را انجام بدهی باید از این کار بگذری و نباید به اینجا بروی و نباید به این مجلس بروی و...، برای او خیلی مشکل بود و خیلی سخت بود و چه بسا زبان به اعتراض هم می گشود که آقا این چه راهی است؟! این چه مسیری است؟! این چه مکتبی است؟! این چیزهای ساختگی چیست که درآمده است؟! با بقیه چه فرق هایی می کند؟! مگر همه این کارها را انجام می دهند؟! همه خیلی کارها انجام می دهند، این که دلیل نمی شود! ولی الآن نه! می بیند خیلی راحت است و مسئله برای او حل شده و جلو آمده و می تواند، این شخص باید دلگرم باشد و خدا را شکر کند که از این مرحله عبور کرده است و توانسته به مطالب بالا برسد. اگر دید نه، اگر یک هم چنین

مسئله‌ای گفته می‌شود مقداری برای او سخت است و مقداری برای او سنگین است، می‌گوید که ای کاش این قضیه گفته نشود! ای کاش این مسئله مطرح نشود! ای کاش کار ما به اینجا نرسد که به ما این را بگویند و این مطلب را مطرح کنند! این ای کاش ای کاش‌ها علامت چیست؟! علامت پس رفتن است. باید به خود بیاید و در خود تجدید نظر کند و باید مسیر آینده خودش را روی این قضیه تطبیق کند.

حالا نمی‌دانم که دیگر وقت هست یا نه؟ آیا ما می‌توانیم به این مطالبی که شما در اینجا بیان کردید پردازیم؟ و آیا به این سؤالاتی که شده می‌توانیم پاسخ بدهیم یا اینکه بگذاریم ان شاء الله برای فرصت دیگر؟ گرچه ما گفتیم هر دو ماه یک مرتبه جلسه داشته باشیم ولی ظاهراً هر چند ماه یک مرتبه می‌شود! بیش از این دیگر ما را شرمنده نکنید که ما به حد کافی خودمان عرق شرم داریم. حالا ان شاء الله امیدواریم این طور نشود یعنی بیشتر بتوانیم خدمت رفقا برسیم. عرض کنم حضورتان که بعضی از سؤالات هست که اینها پاسخش احتیاج به توضیح و

تفصیل ندارد، [فعلاً آنها را عرض می کنیم.]

احکام

گفتن «سلام علیکم» به جای «باسلام» و امثال ذلک

صدقات عام و خاص

سؤال: با سلام! صدقه عام و خاص یعنی چه؟

جواب: ما «با سلام» نداریم! این «با سلام با

سلام‌ها» چیزهایی است که جدید درآمده است.

انسان باید آن چیزی را بگوید که در اسلام وارد است

که مسلمان بگوید، آن چیست؟ «سلام علیکم!» این

را ما در اسلام داریم. این «با سلام» یک خرده شیک

بازی است و ما هم که شیک نیستیم!

صدقات عام صدقاتی هستند که به همه افراد

می‌رسد، مثل کفارات و زکات، فرض کنید انسان

پولی به فقیر می‌دهد چه آن فقیر سید باشد و چه سید

نباشد ولی صدقات خاص مثل فطریه و کفاره روزه

که فقط به عام (غیر سید) می‌رسد.

تأثیر بسیار زیاد خون در روحيات انسان

سؤال: بیمارانی که باید خون و یا فرآورده‌های

خونی مثل پلاسما تزریق کنند، حکمش چیست؟ هم

از لحاظ ظاهری و هم از لحاظ باطنی بفرمایید؟

جواب: اشکالی ندارد. البته این را باید دوستان بدانند که خون مسئله بسیار مهمی است و تأثیر بسیار زیادی در روحيات انسان دارد. امروزه هم که ثابت شده است که مهم‌ترین عضو بدن خون است و اصلاً برای خون یک رشته خاصی درست شده است و آن حساب و کتاب خیلی دقیقی دارد. و من از مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - به یاد دارم که می‌فرمودند که تا جایی که ممکن است نه ضرورت، اگر پزشک ضرورت تشخیص داد در آنجا واجب است که تزریق خون بشود و اگر کسی تزریق خون نکند و از بین برود حکم قتل نفس را دارد! ولی تا جایی که ممکن است انسان نباید از دیگری خون بگیرد. تا جایی که ممکن است انسان به وسیله داروها و تقویت‌ها و چیزهای دیگر این را جبران کند. برای خود بنده هم که تقریباً چهار سال پیش عارضه‌ای - ناراحتی اثناعشر - اتفاق افتاد که خود پزشک گفته بود که حتماً باید خون تزریق شود، من سعی کردم که نشود و الحمدلله مسئله منتفی شد و نیازی به آن قضیه پیدا نشد. ولی مسئله خون خیلی مهم است و روحيات افراد، تأثیر کاملاً مهمی روی

خون آن افراد ایجاد خواهد کرد. این براساس یک نوع ارتباط بین ماده و بین صورت مثالی است که صورت مثالی و روح آن اعمال در وجنات انسان تأثیر خواهد گذاشت. در چشم انسان تأثیر می‌گذارد، بزرگان وقتی یک نفر را می‌بینند تشخیص می‌دهند که این فرد اهل صلاح است یا اهل ضلال و فسق است. حتی گناهان متعدد تأثیرهای متفاوت روی انسان ایجاد می‌کنند. افرادی که دزد هستند حتی صورت ظاهری آنها برمی‌گردد، افرادی که اهل مکر هستند و اهل دروغ هستند صورت ظاهری آنها برمی‌گردد، حالا خب صورت مثالی که اهل معنی آن صورت مثالی را تشخیص می‌دهند که آن کسانی که نفاق می‌کنند صورتشان به شکل روباه درمی‌آید، آن به جای خود بماند. حتی ممکن است این آثار در چشم پیدا شود و امروزه کم‌کم دارند به بعضی از این مسائل می‌رسند. بعضی از این شعب پزشکی و طبابت، در طبابت جدید به پرداختن تأثیر گناهان و تأثیر اعمال و رفتار انسان بر اعضای بدن اختصاص پیدا کرده است که این البته سابقه کهن دارد و از

زمان‌های گذشته این‌طور بوده و امروزه کم‌کم این قضیه دارد به یک مسائل بسیار محیرالعقولی می‌رسد که چطور انسان می‌تواند تشخیص بدهد که چیست؟

علی‌کلّ حال خون دادن کار بسیارخوب و مستحسنی است چون افرادی نیاز به خون پیدا می‌کنند و در این صورت انسان باعث نجات جان بیماری می‌شود. ولیکن در گرفتن خون تا جایی که ممکن است انسان اقدام نکند، حالا صرف‌نظر از اینکه ممکن است هزارتا مرض مثل مرض‌های هپاتیت و... باشد، اینها به جای خود ولی از نقطه نظر روحی خوب نیست مگر اینکه ضرورت باشد که آن مطلب دیگری است.

سؤال: ما که این قدر به خوردن حلال و حرام دقت داریم ولی بیماری هموفیلی هستیم و اصلاً دلمان رضایت نمی‌دهد که از پلاسما استفاده کنیم، در مواقع ضروری مثل جراحی و دندانپزشکی...

جواب: نه اشکال ندارد، عرض کردم که این قضیه [خون نگرفتن] در مورد وجوب نیست بلکه در موارد غیر وجوب و غیر ضرورت است.

سؤال: آیا می‌توان با تلفن صیغه محرمیت خواند؟ به خصوص برای دختران و پسران.

جواب: ما صیغه محرمیت نداریم. صیغه‌ای که ما داریم - متعه - همان متعه نکاح است و از آثار آن، محرمیت است و ما چیزی به نام محرمیت نداریم. بله، ممکن است که انسان بعضی از حقوق خود را در هنگام عقد نفی کند، آن اشکال ندارد. ولی وقتی که عقد خوانده می‌شود چه عقد دائم و چه عقد منقطع، در هر دو واقعاً او زن او و او شوهر او خواهد شد و این زواج یا زواج دوام است در صورتی که عقد، عقد دائم باشد یا اینکه این ازدواج موقت است در صورتی که این عقد، عقد موقت باشد و با تلفن هم اشکال ندارد و شرایطش هم مانند شرایط عقد دائم است که اگر دوشیزه باشد نیاز به اذن ولی دارد و اگر دوشیزه نباشد که بدون اذن ولی هم اشکالی ندارد.

بحثی راجع به نحوه تشخیص خواب‌های روحانی و شیطانی

سؤال: در مورد خواب و رؤیا، شاخص خواب روحانی چیست؟ در خواب می‌دیدم که گفته می‌شد:

شما متعلق به آقا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

می باشید، آیا این اشاره کافی است؟

جواب: خواب ها متفاوت است. بعضی از

خواب ها، خواب های شیطانی هستند گرچه صورت

روحانی داشته باشند و بعضی از خواب ها هم

خواب های روحانی هستند و تشخیص آن قدری

مشکل است و هر کسی نمی تواند این تشخیص را

بدهد. به صرف اینکه گفتند که شما متعلق به

رسول الله هستید دلیل نمی شود بر اینکه این خواب،

خواب روحانی بوده است. آن کسانی که مورد اغواء

شیاطین قرار گرفتند و انحراف پیدا کردند، از همین

راه ها بوده است یعنی شیطان به صورت یک مظهر

روحانی و به صورت جلوه های روحانی برای افراد

ظاهر می شود و در حالت رؤیا، منام، در حالت

کشف، در حالت یقظه و بیداری آن خواست و منوی

و هدف منحرف کننده خود را به معنا یا به صورت

رسول خدا یا امامی از ائمه علیهم السلام و یا بزرگی

از بزرگان، به این فرد القاء می کند یعنی این شخص

احساس می کند که الآن آن شخصی که این حرف را

به او می گوید، فرض کنید که رسول الله یا یکی از ائمه

یا یکی از اولیاء خدا است.

دلیل برای اینکه خواب، خواب روحانی است، در وهلهٔ اول عرضهٔ بر فرد خبیر است و در وهلهٔ دوم انطباق این خواب بر مبانی شرع. اگر خوابی با مبانی و قواعد و قوانین شرع منطبق نبود گرچه آن صورت، صورت معنوی باشد ولی خواب، خواب شیطانی خواهد شد و در این زمینه مسئله بسیار است. همین قدر به شما بگویم که آن خطری که بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - پیدا شد، از همین جا پیدا شد و آن انحرافی که پیدا شد و افراد به جادهٔ خلاف کشیده شدند، از مکاشفاتی بوده که به طور صراحت از مرحوم آقا برای افراد پیغام آورده می شد و به هیچ وجه قابل تشخیص نبود و کلام و مطلب دقیق بود و صحبت کاملاً منطبق با واقع و اخبار از غیب بود! یعنی فرد اخبار از غیب می داد! فرض کنید که الآن در آن اتاق چند نفر هستند؟ این دقیق می گفت که چند نفر هستند. وقتی که شخص بیاید این مطلب را بگوید و بعد مطلب دوم را هم صحیح بگوید، آیا شما نمی پذیرید؟! می گوید که

درست است دیگر، مثلاً هفت نفر و دارای این خصوصیات و این مسائل. و این از خطرناک‌ترین مطالبی است که البته بنده هنوز به آن نپرداختم و بعداً به‌طور گسترده نسبت به این مسئله تذکر می‌دهم.

علی‌کلّ حال ان شاءالله که رؤیا رویای مبشره است و درست است و ان شاءالله واقعیت داشته باشد. منتها عرض کردم که نباید انسان به این مطالب غرّه شود و فریب بخورد، آن مطلب دیگری است.

اجتماعی و تربیتی

لزوم تربیت فرزندان با اخلاق و روح معنوی

سؤال: مادرانی که فرزندانی دارند که شاگردان حضرت آقا هستند، گاه در ارتباط با فرزندان دچار مشکل برخوردی می‌شوند، گاه احساس می‌شود باید آنان را به‌حال خود گذاشت مخصوصاً که در سن بلوغ هستند، آیا این کار درست است یا باید ارتباط را بیشتر کرد و سعی در اصلاح و ارتباط با آنان را نمود؟

جواب: شما پاسخ خودتان را دادید دیگر و مسلم است دیگر باید ارتباط بیشتر باشد، انس بیشتر باشد. آن راهی که از محبت باز می‌شود هیچ‌گاه با خشونت

گشوده نخواهد شد و آن تأثیری را که محبت می‌گذارد هیچ‌وقت آن تأثیر را خشونت و تندی نخواهد گذاشت. علی‌کلّ حال انسان باید با فرزندان خودش رفیق و همدل باشد و عملاً کم‌کم [مسائل را برای آنها بیان کند].

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شخصی را بعضی از سال‌ها در ایام مختلفه برای منبر دعوت می‌کردند که الآن ایشان به رحمت خدا رفته است، فرد فاضلی بود و وضعیتی داشت که غیر از اشتغال به روحانیت، ظاهراً به حقوق و وکالت و... هم اشتغال داشت و ابتدائاً کیفیت لباس او قدری فرق می‌کرد. ما می‌دیدیم که ایشان اول ماه رمضان در وضعیتی آمده که مثلاً قبا نداشت، همین لباس معمولی داشت و یک عبا و محاسنش هم مثلاً خیلی کوتاه بود. کم‌کم روز هشتم و دهم که می‌شد لباسش تبدیل به قبا می‌شد و یک خرده محاسن اضافه می‌شد و حرکات و رفتار و صحبت و... تغییر پیدا می‌کرد. خب می‌فهمیدیم این قضیه از چیست؟ متوجه می‌شدیم که نفس ارتباط با مرحوم آقا این قضیه را

به این شکل درآورده است تا اینکه اتفاقاً خود ایشان در اواخر ماه رمضان بالای منبر این مطلب را گفت. با اینکه مرحوم آقا افرادی را که دعوت می‌کردند شدیداً نهی می‌کردند از اینکه اسم ایشان را بالای منبر ببرند. ایشان در این مسئله خیلی شدید برخورد می‌کردند و حتی تهدید می‌کردند که اگر اسم مرا ببرید دیگر بار دوم دعوت نمی‌شوید! یعنی دیگر شرمنده هستیم و معذور هستیم از اینکه شما را دعوت کنیم! و این هم یکی از آن مطالبی است که ما و امثال ما باید به این مسئله دقت کنیم و از تعریف پرهیزیم و ما باید از اینکه جلوی جمعیتی ما را تعریف کنند پرهیزیم و بدانیم که کلاه سر ما رفته است و به جای کسب آبرو و حیثیت [قضیه را باختیم]. [این قضیه مربوط به سال اولی است که از ایشان دعوت شده بود و ایشان خب آن سال اول متوجه نبود. در اواخر ماه رمضان شخصی آمده بود و سؤالی کرده بود و هتاک می‌کرد و تقریباً می‌توانم بگویم که در واقع بین آن شخص و بین آقا جدالی واقع شد، فردی بود که اتفاقاً از ارحام هم بود

و فرد خیلی بی تربیت و بی ادب و بدی‌اللسان^۱ بود
یعنی زبانش زبان تندی بود و الفاظ خیلی رکیکی
به کار می‌برد! این فرد منبری خیلی ناراحت می‌شوند
و فردا که بالای منبر می‌رود، شروع می‌کند به
صحبت کردن و بعد یک دفعه شروع می‌کند از
مرحوم آقا مطالبی را می‌گوید:

شما نمی‌دانید ایشان چه شخصیتی است؟ این
چه است؟ این چه است؟ (می‌گفت:) تابه‌حال
در این مدت یک قضیه اتفاق نیفتاد که من تمام
کتب و مدارک را بینم و مطلبی را بگویم و ایشان
نیاید ایراد بگیرد، وقتی که از منبر پایین می‌آیم
ایشان می‌گوید: در فلان کتاب این را نوشته
است. (بعد می‌گفت:) آخر این کم جان‌کندن
نیست؟! کم کار کردن نیست؟! چه نیست؟!

شروع کرد به گفتن این‌گونه مطالب و از جمله
مطالبی که ایشان گفت این بود که می‌گفت:

این را من خودم دارم می‌گویم که ایشان فردی
است که کسی همین قدر که در کنار ایشان بنشیند
متحول می‌شود و دیگر نیاز نیست ایشان صحبت

^۱. لغت‌نامه دهخدا: بیهوده‌گوی و بدزبان و فاحش‌اللسان؛ اقرب‌الموارد:
ناسزاگوی، ج: ابدیاء.

کند و دیگر نیاز نیست برای او حرف بزند، همین که فرد کنار او می‌نشیند کم‌کم این آثار [را در خود احساس می‌کند!] (و می‌گفت:) خود بنده این را احساس کردم. و انسان باید این گونه برخورد کند.

بنده خدا آدم رُکی هم بود، حالا دیگر به رحمت خدا رفته است. علی‌کلّ حال مسئله باید طوری باشد که یک نوع ارتباط متقابلی وجود داشته باشد و افراد تصور نکنند که به واسطهٔ این رعونت^۱ و ملاطفت و عطوبت^۲ به خواست‌های خودشان رسیدند، باید به این نکته هم توجه بشود.

فلسفی

عالم ذر

سؤال: آیا در عالم ذر همسر انتخاب کردیم؟

جواب: چه عرض کنم از عالم ذر و همسریابی اطلاع ندارم که در این دنیا منتظر آن باشیم! حالا به صورت کلی عرض می‌کنم: آنچه در این عالم اتفاق

^۱ . لغت‌نامه دهخدا: رعونت: نادانی و کم‌عقلی؛ غیاث اللغات: ابلهی، بلاهت، حماقت؛ فرهنگ فارسی عمید: سست شدن، احمق شدن.

^۲ . لغت‌نامه دهخدا: عطب: نرم و نازک شدن پنبه؛ منتهی الارب: عطب القطن، پنبه نرم شد؛ لسان العرب: عَطَبَ يَعْطُبُ عَطْبًا و عَطُوبًا: لان. و هذا الْكَبْشُ أَعْطَبُ مِنْ هَذَا أَى الْإِن.

می‌افتد، همهٔ اینها در پرونده‌های ما ثبت شده است، حتی آمدن شما در اینجا، آمدن بنده در اینجا، تمام این صحبت‌هایی که امروز بنده در اینجا بیان کردم و توجهاتی که شما مبذول داشتید، همهٔ اینها ثبت شده و در دفتر هست. دلیل آن چیست؟ یک نفر که مقداری چشمش باز باشد این قضیه و این صحنه و تمام این مطالب را می‌تواند قبلاً در خواب یا مکاشفه ببیند. زیاد اتفاق افتاده است که در جلسات عنوان بصری که صحبت می‌کنم، قبل از اینکه بیایم و حرف بزنم بعضی از دوستان مطالبی که در آن جلسه مطرح خواهد شد را قبلاً به من می‌گویند که شما در این جلسه این مطالب را می‌گویید، چون من در مجالس عنوان بصری گاهی اوقات حتی تا صبح هم هنوز فکر نکردم که چه مطالبی را مطرح کنم، صبح که بلند می‌شوم تازه فکر می‌کنم که امروز راجع به چه مطلبی صحبت کنم. حالا یا اینکه در همان مجلس بعد از سخنرانی یا بعد از ظهرش بعضی از دوستان می‌گویند: ما تمام این مطالب را قبلاً دیده بودیم! خب از کجا دیدند؟ آن شخصی که می‌آید و می‌گوید

که شما این مطلب را در این جلسه خواهید گفت و حتی به او گفتم که نه! من در این فکر نیستم و مطلب چیز دیگری است و بحث دیگری داریم انجام می‌دهیم، می‌گویند که خیلی خوب حالا خواهیم دید و به هم می‌رسیم! و می‌آیم و شروع به صحبت می‌کنم و یک مرتبه از وسط کلام صحبت به سمت دیگری انحراف پیدا می‌کند و این مطالب هم مطرح خواهد شد و راست هم می‌گویند. و در بسیاری از این مجالس که بنده صحبت می‌کنم، از اول هیچ پیش فرضی نسبت به مطالبی که گفته می‌شود ندارم، یا اینکه پیش فرض‌هایی دارم ولیکن صحبت به نحوی پیش می‌آید که مطلب به جای دیگری می‌رود و مسئله از جای دیگری سر در می‌آورد، اگر این مطالب نباشد پس این شخص از کجا فهمیده است؟! از کجا سر در می‌آورد؟! حتی صحبت‌ها و حتی افرادی که در اینجا هستند، [از همه اینها خبر دارند.] فرض کنید افرادی که خواب می‌بینند مبنی بر اینکه هفته دیگر این قضیه اتفاق می‌افتد، از کجا این مسئله روشن می‌شود؟ البته ان شاء الله بنده این مطالب را در

این تألیف اخیری که در ردّ نظریهٔ وحی و... هست^۱ در آنجا در قسمت علم و همین طور در قسمت وحی به طور مفصل توضیح دادم، ان شاءالله دوستان این مطالب را در آنجا خواهند دید.

مسئلهٔ ازدواج و...، هم بله، همهٔ اینها در عالم ذر نوشته شده است و در آنجا هست و به اندازهٔ سر سوزنی تخطی نمی شود کرد و لکن این دلیل نمی شود بر اینکه انسان بنشیند و بگوید آنچه می خواهد اتفاق می افتد. همین حرکت کردن انسان و رفتن و به دنبال معنا بودن، به دنبال کسب بودن، به دنبال تلاش بودن، به دنبال همسر بودن، همین هم جزو آنهایی است که نوشته شده است و باید باشد. التفات کردید! همین هم جزو آن است که اگر این نباشد انسان به آن هم نخواهد رسید. پس این حرکت و این تکاپو و این تلاشی که انسان در این دنیا انجام می دهد، همهٔ اینها دقیقاً در راستای آن مسائلی است که در آنجا نوشته شده است؛ ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ

^۱. کتاب افق وحی که به طبع و چاپ رسیده است.

مُبِين ﴿۱﴾: «که هر تر و خشکی در کتاب مبین که

عبارت است از همان کتاب لوح محفوظ، در آنجا ثبت و ضبط است.»

احکام

مداحی و سخنرانی بانوان

سؤال: آیا مداحی کردن خواهران در مجالسی که

فقط زن است و بدون بلندگو، آیا مورد پسند اولیای خدا هست یا نه؟

جواب: هیچ اشکالی ندارد.

سؤال: با توجه به حدیثی که روایت شده که

زن‌هایی هستند در آخرالزمان که آوازه خوانی می‌کنند یا زن‌هایی در آخرالزمان می‌آیند که روی منبر می‌روند و سخنرانی می‌کنند....^۲

جواب: آنها که شما نیستید، آنها اینهایی هستند

که شما دارید می‌بینید و می‌شنوید، بلکه یک هم‌چنین مسئله‌ای هست و سخنرانی می‌کنند البته فعلاً که منبر نیست و تربیون است و این مطلب به این نحوه

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۵۹.

^۲ . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

درست است و روایت هم داریم، اینها خلاف است. آنچه هست این است که اگر زن برای زن بخواند، ذکر مصیبت بخواند یا شعر بخواند فرق نمی‌کند، در مجالس مولودی یا در مجالس عزا بخواند و صدای او را نامحرم نشنود هیچ اشکالی ندارد و ثواب هم دارد.

خمس سهام

سؤال: برای خرج رفتن به حج مقداری سهام فروخته شده تا خرج سفر را فراهم کنم، آیا به این مقدار پول، خمس تعلق می‌گیرد یا نه؟

جواب: البته باید دید که آن سهام خمسش پرداخت شده یا نه؟ اگر خمس آن سهام پرداخت شده است دیگر به این پول فروش سهام خمس تعلق نمی‌گیرد، اگر پرداخت نشده، خمس آن سهام را باید پرداخت کرد.

خمس لباس احرام

سؤال: آیا پولی که با آن لباس احرام خریده می‌شود، باید خمس آن را بپردازیم یا نه؟

جواب: این هم مثل همین است.

سؤال: آیا پولی که در بانک برای حج سپرده شده بعد از چند سال سودی که به آن تعلق گرفته است باید خمس آن سود را پرداخت کنیم؟

جواب: نه خیر آن پولی که اول شخص برای حج گذاشته است و بعد سود به آن تعلق گرفته است، آن دیگر خمس ندارد گرچه چند سال هم از آن بگذرد.

مکان‌های جایز حرم‌های مطهر برای تردد بانوان در دوران عادت ماهانه

سؤال: زنی که عذر دارد برای زیارت امام رضا علیه السلام در کدام قسمت مجاز است که برود که حفظ حرمت شود؟

جواب: در خود آن مکان ضریح مطهر، رفتن در آنجا حرام است. در رواق‌های پشت مشروط به اینکه صیغه مسجد خوانده نشده باشد، اشکال ندارد. اما اگر صیغه مسجد خوانده شده باشد نشستن و توقف در آنجا هم حرام است. فرض کنید که یک جایی هست به نام مسجد شیخ بهایی، آنجا خب مسجد است یا مسجد بالاسر، مسجد پایین پا، این جاهایی که حکم مسجد را دارد و صیغه وقف مسجد خوانده شده باشد اشکال دارد و در غیر این صورت

اشکالی ندارد.

ارتباط با افراد خارج شده از دین

سؤال: تعدادی از افراد فامیل که نمی‌دانیم جزو چه فرقه‌ای شدند، روششان تغییر کرده است، نماز را رو به قبله نمی‌خوانند، مهر نمی‌گذارند، حجاب و گریه بر امام حسین علیه‌السلام را رد می‌کنند و برخی امور دیگر، ما در رابطه با آنها و غذا دادن به آنها و غذا خوردن با آنها چه وظیفه‌ای داریم؟

جواب: اینها که اصلاً از دین خارج می‌شوند، کسی که نماز را رو به قبله نخواند، این خروج از دین است و با این‌گونه از افراد نباید ارتباط برقرار کرد. بله اگر انسان به نحوی ارتباط برقرار کند که موجب اصلاح آنها شود، اشکالی ندارد.

عدم نیاز اجازه شوهر در تعیین وصی

سؤال: با عرض معذرت سؤال من از شما این است که من وصی برای خود ندارم و شوهرم هم نمی‌گذارد که دوستان و دیگران دخالت کنند و تنها مانده‌ام و نمی‌دانم چه کنم؟

جواب: اشکال ندارد، انسان می‌تواند هر شخصی را وصی کند. زن می‌تواند هر شخصی را وصی کند

گرچه شوهر او هم ممانعت کند اشکالی ندارد. وصایت هم مربوط به بعد از فوت است، در زمان حیات که انسان وصی نمی‌خواهد. بعد از فوت هم که خدا بزرگ است، حالا انسان غصه‌چه را بخورد که حالا بعدش وصی چه‌کار می‌کند و چه‌کار نمی‌کند؟ پولش را در دریا بریزند یا فرض کن به هر کسی که می‌خواهند بدهند، این دیگر در این صورت اشکالی متوجه او نیست و او به وظیفه‌ی خود عمل کرده است.

دیگر دیر شد و امیدواریم که این‌بار خداوند هم توفیق بدهد و ما بیش از این دوستان را در انتظار نگذاریم. خداوند همه را مشمول عنایات خودش بکند به‌خصوص در این ایام مبارک که تجلیات الهیه و توحیدیه نسبت به اولیاء خدا از یک ویژگی خاصی برخوردار است؛ همه ما را در زیر سایه امام زمان علیه‌السلام متنعم به نعمت ولایت بگرداند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ